

حاج ملاهادی حکیم سبزواری و شاگردانش

حسن نبوی و امیری فیروزکوهی

□ اشاره: حکیم حاج ملاهادی سبزواری، بزرگ‌ترین فیلسوف شیعی ایرانی چند قرن اخیر است. سال‌ها پیش از انقلاب، پدر زنده‌یاد من استاد سید علینقی امین، مقاله‌یی چند راجع به حوزه‌ی علمیه‌ی سبزواری و مدارس آن شهر و حاج ملاهادی سبزواری و شاگردان وی در مجله‌ی وحید که به همت شادروان دکتر وحیدنیا منتشر می‌شد، نوشته بود که موجب اظهارنظرهای تعدادی از فضلا و اهل قلم از جمله مرحومان حسن نبوی (نماینده‌ی مستعفی مجلس از نیشابور در مجلس دوازدهم در تیر ۱۳۳۲ و وزیر مشاور کابینه‌ی شریف امامی در ۱۳۳۹ و مستشار دیوان عالی کشور) و مرحوم استاد سید عبدالکریم امیری فیروزکوهی و نیز مرحوم استاد عبدالرحمان پارسا تویسرکانی شده بود. اینک، دو نامه از آن‌ها را عیناً و بدون دخل و تصرف در این جا نقل می‌کنیم:

نامه‌ی حسن نبوی

محترم مدیر دانشمند مجله‌ی وزین وحید
جناب آقای دکتر وحیدنیا

در شماره‌ی ۲۲۳ مجله‌ی وحید تحت عنوان نامه‌ها و اظهارنظرها خواندم که ادیب شهیر آقای پارسای تویسرکانی و حضرت آیت‌الله آقای امین و دوست دانشمند این جانب آقای حسن امین شرحی راجع به محضر درس حکیم بزرگوار و آخرین فیلسوف قرن اخیر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری و نیز محضر درس مرحوم آقای حاج میرزا حسین معروف‌ترین ملای سال‌های اخیر سبزواری اطلاعاتی مرقوم داشته‌اند، چون شیوه‌ی مرضیه‌ی آن مجله احیاء آثار بزرگان و معرفی دانشمندان است و رویه‌یی ست بسیار پسندیده از آن جا که من هم اهل سبزواری هستم و به امید آن که شاید پژوهندگان و محققین آینده را مورد استفاده واقع شود، بر آن شدم که

اطلاعاتی که شنیده یا دیده‌ام، چند سطر به طور خلاصه بنویسم که اگر این نوشته‌ی ناچیز را مدیر محترم مناسب و قابل تشخیص دادند امر به درج فرمایند.

راجع به مرحوم حکیم بزرگوار حاجی ملاهادی سبزواری کتاب‌ها و رساله‌ها و مقالات زیادی چه در ایران و چه در خارج نوشته شده؛ تعدادی از علمای غرب راجع به آن مرحوم تحقیقاتی دارند. جناب مدرسی چهاردهمی در سال‌های اخیر، اطلاعات مفیدی راجع به آن مرحوم جمع‌آوری کرده‌اند که جویندگان ممکن است مراجعه نمایند.

حاجی ملاهادی آخرین محقق و فیلسوف قرون اخیر است که محضر درس ایشان همیشه مملو از طالبان علم بوده و غالباً از نقاط دور دست برای کسب دانش به سبزواری می‌آمده‌اند. شاگردهای حاجی غالباً نخبه‌ی فضلالی عصر بوده‌اند. من جمله

مرحوم سید احمد آئیب پیشاوری، مرحوم حاج ملاسلطان علی گنابادی، مرحوم فاضل صد خروی مرحوم حاج میرزا حسین سبزواری و غیره.

بنابر حکایات و اطلاعاتی که در سبزواری مشهور و منتشر بود آن مرحوم با آن که دارای مایملگی از خود بوده در نهایت سادگی و وارستگی زندگی می‌کرد. لازم به یادآوری است که آقایانی که در مجله‌ی وحید مطالبی راجع به مرحوم حاج ملاهادی و محضر درس او و این که مرحوم حاج میرزا حسین از شاگردان آن مرحوم بوده مرقوم داشته‌اند و اسامی آن دوات در فوق نوشته شده است و همچنین خود این جانب نویسنده‌ی این سطور، هیچ کدام دوره‌ی زندگی حاج ملاهادی را درک نکرده‌ایم. بیش از یکصد سال فاصله‌ی زمانی است پس آن چه راجع به آن مرحوم و این که مرحوم حاج میرزا حسین از محضر درس ایشان استفاده کرده‌اند نوشته شده مسموعات است و مطالبی است که در شهر سبزواری و خراسان شهرت داشته و دارد.

من به کرات از اشخاص متعدد شنیدم که آقای حاج میرزا حسین از بهترین شاگردان حوزه‌ی درس مرحوم حاجی بوده است حتی شنیدم که (از مرحوم حاج شیخ عباسقلی شامکاتی و با واسطه از مرحوم میرزای طبسی که شخص اخیر از نخبه‌ی مدرسین بود و غیره) که در اواخر عمر و اواخر جلسات درس که حاجی از کثرت سوالات طلاب خسته می‌شد می‌فرمود از ملامحمد و میرزا حسین مشکل خود را بپرسید (ملا محمد فرزند ارشد مرحوم حاجی بوده و طلبه‌ی بسیار فاضل و مطلع که بعد از فوت حاجی مدتی به تدریس ادامه

داده است). خلاصه آن که محصلین را در بعضی موارد به آن دو حواله می‌داد.

این نکته قابل تذکر است که سن حاجی میرزا حسین بنابر آنچه در محل مشهور بود و حتی بنابر آنچه کسان و نزدیکان آن مرحوم می‌گفتند و قرائن دیگری تأیید می‌کرد، قریب صد یا قبری زیادتر بود. سال تولد آن مرحوم به درستی معلوم نبود ایشان در قریه‌ی از قراء سبزوار موسوم به آزادمنجیر قریب یکصد و چند سال قبل متولد شده بود. آن روزها آن هم در دینی که اهمیت ثبت و ضبط تاریخ تولد اطفال کمتر معمول و میسر بوده است. امروز که بیش از پنجاه سال از تاسیس اداره‌ی آمار می‌گذرد تاریخ تولد مذکور در شناسنامه‌ها اغلب مطابق واقع نیست. قریه‌ی دیگری بر سن ایشان این است که ایشان جزء شاگردان معروف و میرزا مرحوم میرزای شیرازی بوده‌اند بعید به نظر می‌رسد که در سن کم بتواند از حوزه‌ی درس میرزای شیرازی که اشهر علمای وقت بوده‌اند و شاگردی‌های ایشان اغلب در سنین بالا بوده‌اند استفاده کنند. به این نظر و نظر به شهرت محلی دائر به این که آن مرحوم جزء شاگردان ممتاز حوزه‌ی درس فیلسوف شهیر بوده‌اند و این که خود آقای حاج میرزا حسین سال‌ها به تدریس فلسفه اشتغال داشت، می‌شود نسبت به میزان سنی که جناب آقای امین موقع تلمذ نزد حاجی تعیین کرده‌اند قویاً تردید کرد.

آقای حاجی میرزا حسین همه روزه محضر درس داشت و مدرس او که در خانه‌ی بزرگ شخصی او بود، طرف صبح مملو از طلاب و جویندگان علم و از جمله

شاهزاده افسر بود. البته مثل بسیاری از حوزه‌های درسی عده‌ی برای مقاصدی غیر از تحصیل علم همه روزه حاضر می‌شدند. عده‌ی از آن‌ها که در زی روحانیون بودند که ارادتی به مرحوم حاج میرزا حسین نداشتند ولی همه‌ی آن‌ها معلومات و اطلاعات و حضور ذهن او را معترف بودند. اگر تنقیدی می‌کردند از جهات دیگر بود.

در احاطه‌ی بر فقه و فلسفه و اصول و تا حدی ادبیات فارسی، در سال‌های اخیر نظیر ایشان زیاد نبود و بعد از فوت مرحوم آقای حاج میرزا اسماعیل که فقیه و عالم و متورع مسلمی بود و در عین حال جزء اشراف و ثروتمندان بود، آقای حاجی میرزا حسین از لحاظ نفوذ آخوندی و مرجعیت شرعی و شئون دنیوی در سبزوار در درجه‌ی اول و در خراسان شهرت تام داشت.

دانشمند گرامی استاد سید احمد خراسانی می‌فرمودند که هر وقت حاجی میرزا حسین به مشهد می‌آمدند، روحانیون و ملاهای آن‌جا که در مجالس حاضر بودند، از اظهار نظر در موضوعات علمی اغلب خودداری می‌کردند. درس حاج میرزا حسین به اصطلاح به صورت درس خارج بود.

بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که سبزوار از قدیم شهری شیعی مذهب و متعصب در دیانت بوده است. قصه و داستان بوبکر سبزوار که ملای رومی در کتاب مهم و با ارزش مثنوی ذکر کرده‌اند مشهور خاص و عام است.

در گذشته تعداد طلاب علوم دینی که اغلب هم از شهرهای و قراء اطراف بودند

و تعداد مدرس‌های دانشمند در آن‌جا زیادتر از بسیاری از شهرها بود و اساساً تربیت عمومی مردم هم تربیت دینی بود، البته عده‌ی متظاهر به دین هم کم نبودند. بحث‌های مذکور در مجالس سبزوار، اغلب مذاکرات در اطراف آخوندها و علما و طلاب و امور دینی دور می‌زد بنده هم که در سنین کمتری بودم همان مسموعات به خاطرمانده است که شمه‌ی از آن را نقل کردم. بی‌مناسبت نیست یکی دو مورد از آن‌چه درباره‌ی حاج ملاهادی مرحوم حکیم عالی‌قدر به طور همگانی و شیاع شنیده می‌شد، به اختصار ذکر کنم.

در سبزوار سخت شایع بود و هست که روزی مردی ژنده‌پوش و ژولیده موی در لباس وزی درویشی به محضر درس مرحوم حاج ملاهادی وارد شد و در گوشه‌ی ساکت نشست و به اظهارات مدرس محترم گوش فرا می‌داد، دفعه‌ی از جای برخاست و به طرف پنجره رفت و خود را از طبقه‌ی بالا به پایین انداخت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

نیز از چند نفر از معتمدین شنیدم که روزی حاجی با یکی دو نفر از شاگردهای خود از خانه بیرون آمد. بین راه یکی از مأمورین وصول مالیات به حاج ملاهادی برخورد، در حالی که حاجی را نمی‌شناخت کاغذی که در دست داشت و نام شخصی که باید مقداری غله باب مالیات می‌پرداخت در آن کاغذ نوشته شده بود ورقه را به حاجی ارائه داد و گفت: جناب شیخ از این شخص باید مقداری غله وصول کنی، اگر محل سکنی او را می‌دانید به من نشان دهید. حاجی نگاهی

به ورقه کرد و محل سکنی مرد مذکور در ورقه را به مأمور نشان داد آن مرد دنبال مأموریت خود رفت مرحوم حاج ملاهادی دفعه توقف کرد و برگشت و آن مرد را صدا زد و گفت این مقدار غله را من باید بدهم و ذیل همان ورقه به گماشته‌ی خود آن مقدار را حواله داد. همراهان حاجی گفتند این غله به نام دیگری بود چه شد که شما تادیبه کردید حاجی فرمودند که من نیاید محل آن مرد را نشان می‌دادم، عمل من نوعی از اعانت بر اثم بود. آن مرد ممکن بود قادر به تادیبه‌ی این مقدار نباشد. در آن صورت مورد زجر و آزار به وسیله‌ی این مأمور واقع می‌شد. باز معروف بود که روزی عده‌یی به باغ ملکی حاجی رفته در آن جا ساکن و از محصول باغ استفاده می‌کردند. به حاجی گفتند گفت: مدت‌ها من استفاده کرده‌ام، بگذارید چندی هم دیگران استفاده کنند. به آن مرحوم کشف و کرامات و خوارق عاداتی هم در بعضی کتب و هم چنین در افواه نسبت می‌دهند که من از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنم و اضافه می‌کنم که موقوفات عامه که در مجله اشاره به آنها شده بود تا آخرین روزهای زندگی مرحوم آقای حاجی میرزا حسین درید ایشان بود، حتی بعد از فوت مدتی آقا سید مهدی فرزند ایشان تصدی داشتند. اشاره: ما شرح حال و نمونه‌ی خط مرحوم حسن نبوی (سبزواری ۱۲۸۰-تهران ۱۳۵۹) را که از رجال معتبر سبزواری مقیم تهران بود و یک بار هم نایب‌ریس مجلس شورای ملی شده بود، در حافظ شماره ۳۵ (مهر ۱۳۸۵)، در دو صفحه‌ی مفصل نوشته‌ایم.

نامه‌ی استاد امیری فیروزکوهی

به نقل از مجله‌ی وحید شماره‌ی ۲۳۳

فیلسوف و بقال

دانشمند عزیز جناب دکتر وحیدنیا ابقاه الله تعالی. مطالعه‌ی نوشته‌های راجع به فیلسوف محقق حاجی سبزواری قدس سره به قلم حضرت آقای امین و فضلالی بنام آقایان نبوی و امین، مرا به یاد حکایتی به نقل دوست عزیز بزرگوار، حکیم نامدار و شارح آثار حکمای عالی مقدار، استاد علامه آقای سید جلال‌الدین آشتیانی مدرس علوم نظری در دانشگاه فردوسی خراسان، بلکه در همه‌ی ایران انداخت که ذکر آن متعاقب چند داستان از آن فیلسوف عالی مقام یعنی حاج صاحب نام خالی از فائده و تهی از حکمتی نیست و در ضمن گوشه‌یی از اختلاف دریافت طبقه‌ی عالم و جاهل را از یک موضوع واحد حاکی است.

آقای آشتیانی بنا به حکایت یکی از خویشاوندان حاجی می‌گفتند: روزی آن بزرگوار در مجلس درس طلاب و فضلالی حوزه، سخن را به بی‌اعتباری دنیا و پوچی تعینات ظاهری کشانده و می‌فرمودند که هیچ یک از ماهیات امکانی تأصل ذاتی و تقوم حقیقی ندارند و جمیع اعیان عوالم کون به وجود تبعی وظلی از وجود حقیقی و وحدت اطلاق حق سبحانه در جلوه‌اند و در حکم سایه‌هایی می‌باشند که از یک نور واحد بنا به صور مختلف و قابلیت‌های متفاوت به حرکت درمی‌آیند. و همین که می‌توانیم نسبت وجود را از تمام آن‌ها سلب کنیم معلوم می‌شود که وجود آن‌ها به قاعده‌ی صحت سلب مجازی است نه حقیقی

چنان که آن شاعر عارف گفت (ظاهراً شعر از جامی است.)

کل ما فی الکلون وهم او خیال

او عکوس فی مرایا او ظلال
بنابراین آن چه را که ما می‌بینی و
ظاهراً برای آن‌ها وجود حقیقی قائم
سراسر در حکم همین وهمو خیال و یا
عکس‌هایی در آینه‌ها و سایه‌هایی از
نورند که هرچند در دماغ و چشم ما
نمودی دارند اما فی الحقیقه بودی ندارند و
بویی از رائحه وجود نشنیده‌اند.

از قضا از اول شروع این مبحث از
جناب حکیم، بقال سرگذر که حوائج
خانه‌ی حاجی را تعهد می‌کرده و آخر هر
ماه قیمت آن‌ها را دریافت می‌داشته است
در گوشه‌ی اتاق و پنهان از نظر وی
نشسته و بیانات عجیب او را گوش
می‌کرده. همین که مجلس درس به آخر
رسید و هر یک از طلاب به گوشه‌یی فرا
رفتند، حاجی متوجه شد که بقال آشنا در
اتاق نشسته و چنان است که می‌خواهد
سخنی به عرض ایشان برساند. بنابراین با
ابراز ملاطفت و پرسش از حال او فرمود:
ها مشدی باقر مثل این است که با من
کاری دارید و برای حاجتی امروز به سراغ
ما آمده‌اید. مشدی باقر که از شدت
خجلت رنگ و روی خود را باخته و سر به
زیر انداخته بود، گفت: والله چه عرض
کنم. قربان چون وقتی به اتاق داخل شدم
و سلام عرض کردم شما سرگرم فرمایش
خود بودید و متوجه ورود من نشدید و بنده
ناچار دم در اتاق نشسته و به انتظار رفتن
طلاب باقی ماندم تا در موقع فرصت،
صورت اجناسی را که تقدیم اندرون
کرده‌ام، به نظر شریف برسانم اما

فرمایش‌های سرکار به طلاب که می‌فرمودید آن‌چه در عالم وجود دارد در حقیقت وجود ندارد و همه‌ی آن‌ها خیالی و دروغ است مرا به شک انداخت که مبادا تصور فرمایید اجناسی از برنج و روغن اعلی و حیوانات و سبزیجات که توسط خادم و شهادت بی‌بی به دولت منزل فرستاده‌ام، همه خیالی و دروغ باشد در صورتی که خدا گواه است کل آن‌ها را خودم از بازار خریده و در قبال هر یک مبلغی پول درست و حسابی پرداخته‌ام و اگر بنا باشد حضرت حاجی همه‌ی این اجناس را خیالی و نابود فرض بفرمایند تکلیف من بیچاره با پول‌هایی که از کیسه‌ام رفته است چه می‌شود؟ کسی گمان نکند که این حکایت با زندگی نسبتاً مرفه‌ی که حاجی با قناعت به درآمد املاک خویش داشت منافات دارد زیرا در زمان قدیم در همه‌ی خانواده‌ها به خصوص خانواده‌های اعیان رسم بر این بود که حوائج و خواربار روزانه‌ی خود را یک‌جا و یا به دفعات از بقال و عطار محله یا بازار دریافت می‌داشته و در آخر ماه به صورت حساب رسیدگی می‌کردند.

شاید ذکر این مطلب در پاورقی نوشته بی‌مورد نباشد که هرگاه بنا بود حقیر از شیوه‌ی نویسندگی رایج امروز تبعیت کنم، می‌بایست به جای عنوان (فیلسوف و بقال) می‌نوشتیم (فیلسوف - بقال) زیرا سال‌ها است که به تقلید از جمله‌بندی خارجی‌ان، جمله‌بندی زبان خود را فراموش کرده‌ایم و ادات تفصیل و حروف ربط را بی‌هیچ گناه و جرمی به صرف تبعیت از خارجی و شاید مدرن نبودن آن‌ها از دستور زبان پدري رانده و به جای

آن (تیره)ی فرنگی را نشانده‌ایم. چنان‌که فی‌المثل به جای عبارت (قرارداد گس و فلان کس) و (پزشک و بیمار) و (عارف و گوگوش) و یا (قطار طهران و مشهد یا طهران تا مشهد) می‌نویسیم (قرارداد گس - فلان کس) و (پزشک - بیمار) و امثال‌ها. عجیب‌تر این‌که چون در محاوره نمی‌توانیم بگوییم (عارف تیره گوگوش) عبارات بدین صورت مضحک درمی‌آید که می‌گوییم (گس فلانکس)، (عارف جاهل) و مابقی آن‌ها. کلمه‌ی (گس) جزء اول نام (فلان کس) و اضافه‌ی جاهل به عارف از باب اضافه‌ی صفت به موصوف و برای مجاز و استهزا و یا از باب عارف بودن از جهت و جاهل بودن از جهت دیگر بنا به اختلاف در حیثیات است و نیز خانم گوگوش علاوه بر (شاه ماهی هنر) بودن، شاه‌ماهی عرفان نیز هست و لقب شاه‌ی درویشی را هم برارزنده است مانند مست علی‌شاه و امثال آن و یا اگر کسی می‌گفت: (طهران کرج) یا (شمیران طهران) شنونده می‌پنداشت که این عبارت مرکباً نام محلی است بدین شهرت. و از همین خرابکاری‌ها در زبان است حذف حرف (است) که (وجود رابطی آن را به کلی از یاد برده و کلمه‌ی (هست) مقابل (نیست) را جانشین آن گردانیده‌ایم. البته صحیح است که فرق میان این دو لفظ اندک و فاصله‌ی فیمابین آن دو دقیق و باریک است و گاهی قلما در موضع (عسر و حرج) کتابت یا ضرورت شعر چنین می‌کردند اما هیچ‌گاه به این شوری نبود که اصلاً (است حرف ربط) به کلی از بین برود و در همه جا (هست) به جای آن آورده شود.

چنان‌که به کرات از رادیو و تلویزیون شنیده‌ایم که می‌گویند (نام این کشور هست فلان) که باز هم شنونده‌ی این جمله در بیست سال پیش احتمال می‌داد که این ترکیب از زبان یک ایرانی است که می‌خواهد با یک خارجی (به زبان بین‌المللی خودمانی!) صحبت کند و آن را مثل جمله (شوما چی لازم هست!!) ضروری می‌شمارد.

باز هم از همین قماش است آن‌چه که در تابلو اکثر، بلکه بنا به عمومیت تبعیت و تقلید همه‌ی مغازه‌های خیاطی در شهر و شهرستان‌ها، حتی شهرک‌ها و دهات می‌خوانیم که نوشته‌اند (خیاط دانشمند خیاط درریان) و... و چون معلوم است که نه آن‌ها را به اضافه می‌خوانیم و نه با هیچ یک از انواع اضافه سازگار است. متحیر می‌مانیم که این چه ترکیبی است و چه شده است که از زبان خارجی به زبان فارسی راه یافته است. البته این تحیر هم ملامی است که چند نفر یا چند صد نفر به نوشتن آن از باب این‌که اهل زبانند، پی برند و الا عامه‌ی مردم چه توجهی به این زبان‌های ساختگی خواهد داشت و از همین جاست که فردا زبانی خواهیم داشت با ترکیباتی خارجی و غیرفارسی، چون آن‌چه که زبانی را به فساد و تباهی خواهد کشانید چنین ترکیباتی است که عیناً از جمله‌بندی‌های زبان‌های خارجی گرفته شده است نه لغات مفرد که هیچ زبانی بی‌نیاز از آن‌ها نیست و هر قدر هم که زیاد باشد ملام که ترکیب جمله‌بندی مطابق قواعد زبان باشد ضروری به آن نخواهد رسانید. ■